

سینمای سوخته

گوزنی با صدای مصیبت

زمزمه کرده

نام‌هایی را که پنهان نمی‌شوند

تکان می‌خورد شهر

از این آواز مانند بوته‌ی خُردی

بر باد

بعد

زنان خجسته با سینه‌ها و ابروهای سوخته آمدند

مردان سربریده سوار بر دو شاخ بلند اندوه

کودکانی بی‌اندام عاریه‌شان، ارواح زیبای لبخند

بیرون هر جا هلهله است، آسمان سنگ روی سنگ

بند نمی‌آید در بوی تن‌های پرنده

ما پرت و پلا شده‌ایم

بعد

هر کسی از زندگی آوازی تازه ساخت

مردگان ناشناس کنار هم رفتند

از آتش و خون بر هوا

بعد

ما با هر زبان ظاهر شدیم

ضربه‌ی معلق بیداری بر کمر خواب

تکانمان داد... فهمیدیم اینها که در افق روانه‌اند

جمجمه‌های خاکستری که روی ستونی از دود می‌روند  
همشهریان افروخته‌ی ما هستند

در فاصله‌ی میان دو ساعت

این شکل بود که جنازه شهری را برداشت

بر اشکال فراوان... تابستان با میوه‌های رنگ‌رنگ پیر شد

و از موهای سفیدش برف بارید به چشم ما

که ایستاده بودیم

نشسته بودیم

رفته بودیم

در مناظر مرگ

دهان باز کرد زمین با نام‌های مختلفی

گوش به گوش تن به تن

آخر را نشانمان داد، آخر هرچیز را

معجزه‌ای هم نشد بعد از این

از سنگ مرده صدای اندوه می‌آید هنوز

از سنگ مرده گل‌های واژگون می‌رسند هنوز